



● نقدهای منفی و تماشاگرانی که فیلم‌هایم را نمی‌پسندند، بیش تر بر من تأثیر می‌گذارند تا نظرات مثبت و ستایش آمیز. با نقدهای مثبت زندگی می‌کنم، اما تأثیری روی کارم نمی‌گذارند.

۱۳۵۰ - که آن تیزرهای را ساختم به این دلیل بود که اصلاً کارم این روزها بود. بنظرم می‌رسد که تیزر فقط حکم ثبت شناسنامه فیلم‌ها را دارد و در سینمای دنیا هم از آن نوع تیزرها دیگر کم‌تر شده و همه گرایش به سادگی پیدا کرده‌اند. حالا تیزرهای در همین حد که اذیت نکند و بی سلیقه نباشد، کافی است. تزییناتی لازم ندارد. الان اگر کسی پیدا شود و تیزرهای با همان شیوه‌ای که خودم در آن سال‌ها کار می‌کردم برایش بسازد، حاضر نیستیم استفاده کنیم. سناول باس هم که بسازد، استفاده نمی‌کنم.

● مثبت‌ها همیشه سادگی هم باید حاوی نکته‌های باشد...
● مثلاً در همین طعم گیلان فکر نمی‌کنم بدسلیسگی کرده باشم. به هر حال نوع حروف و جای قرار گرفتن نوشته‌ها را من انتخاب کرده‌ام. اما به چیز دیگری غیر از این، نیاز ندارم.
● من بنظرم تیزرها طعم گیلان خیلی بامعناست و با رنگش، حرفش را می‌زند.
● گ: تیزرها زیر درختان زیتون هم خیلی ساده، نوشته‌های سفید بر زمینه سیاه بود، اما خط فرشیده‌مانند، به آن حس وحال داده بود.
● آن خط با آن فضا هماهنگ بود. آن موقع فرشیده‌مانندی در ایران نبود. خودم شروع کردم به تقلید از خط او، آن خط او را خودشان آمد و تیزرها را نوشت. ولی آن خط به طعم گیلان نمی‌خورد.

● من می‌شود فکر دیگری کرده، اگر این همه گرایش به سادگی دارید، می‌شود تیزرها را از این هم ساده‌تر کرد و فقط اسم و لوگو را در آن بیاید.
● فکر بدی نیست. شاید بشود این کار را کرد. باید دید و آنکش تماشاگر و گروهی که با قیاس‌زایی همکاری می‌کنند چیست.

● من گروه ممکن است ناراضی بشود. اما تماشاگر راضی است.
● مطمئن نیستیم. فکر می‌کنم اگر یک تیزر با زمان معقول در اول فیلم باشد، به تماشاگر فرصت می‌دهد که مکالمه‌اش را با بزل دست‌نی تمام کند و فیلم را تماشا کند.
● من: در طعم گیلان چرا تیزرها را در آن جای فیلم گذاشتید؟
● این‌ها خودشان جای خودشان را پیدا می‌کنند. قصه‌ی در کار نیست. مثلاً در زندگی و دیگر هیچ، تیزرها در آن تویل آمد که مناسب‌ترین جای ممکن بود، چون فاصله‌ی ایجاد می‌کند بین محیط امن و منطقه‌ی رازنده. شاید لازم باشد شناسنامه فیلم در آخر بیاید. البته الان دیگر کسی صادقی به دیدن چنین فیلمی نمی‌آید که نداند اسم فیلم و سارندگانش چیست، اما تیزرها برای این هم هست که همین اول، گرد و غبار و خش‌بویین و آپارات را هم بگیرد.

□ تولید
● من: شما تهیه‌کننده فیلم‌های اخیرتان هم بوده‌اید. این را شرایط به شما تحمیل کرد یا خودتان داوطلبانه تهیه‌کنندگی را انتخاب کردید؟

● این‌ها به تهیه‌کننده بیخا نکرده‌ام. من یکی از خوش‌شانس‌ترین آدم‌های سینما در این روزگارم که توانستم تهیه‌کننده فیلم‌های خودم باشم. در کارون، در واقع تهیه‌کننده نداشتم و تهیه‌کننده‌ام پس از انقلاب، همان اشتراک‌های معمول این زمان در مورد من هم شد که وسواس نداشتم. پس از انقلاب، همان اشتراک‌های معمول این زمان در مورد من هم شد که این رئیس بوده، فیلم‌هایم پرخرج بوده، فیلم‌هایم خودش را در کی‌هایم بی‌بهره‌تری چاب کرده این گروه کوچک ساخته می‌شد. سر فیلم خانه دوست... با واسطه دوستی به یک تهیه‌کننده حرفه‌ای بخش خصوصی معرفی شدم و قرار شد این فیلم را تهیه کند. روزی که در مورد تارک و سایل فنی صحبت می‌کردیم، گفت: ما به نورا احتیاج نداریم و فقط یک صحنه شب داریم. می‌خواهیم گفت که نمی‌دانم چرا حالم خیلی بد شد و دیگر به سراغش نرفتم. گفت: تک‌تال چه جالبی است. من باغض تر از سر جاده تا تو کیشین کامل می‌کنم، هم دیدم من باغض تر از آن نمی‌خواهم، فقط بیست متر می‌خواهم. احساس کردم کسی که باغض تر از من کلبل به سر صحنه می‌آورد، اندکم می‌بخشد. تصمیم گرفتم فیلم را بدون تهیه‌کننده بسازم. بعد هم چون در خیلی از فیلم زندگی و دیگر هیچ شریک شده بودم، آن درآمد آن، توانستم فیلم‌های بعدی‌ام را تهیه



● من: اگر این تضایف و محدودیت، ذاتی شماست و خودبه‌خود در روند خلق‌آه کارتان تأثیر بگذارد، درست است. اما اگر فیلمتان را بسازید و بعد از بیرون به آن نگاه کنید و با آن نوع ملاحظه‌کارهای چیزی را تغییر بدهید یا حذف کنید، به خودتان خیانت نکرده‌اید؟
● من همیشه مسئول خیانت به خودم هستم. ماور کنید از وقتی که فیلمسپرداری شروع می‌شود، نماهایی را که به رحمت گرفته شده، و حتی نماهایی طولانی و بدون قطع است، چون احساس می‌کنم که از جایی به بعد، فشار می‌آورد و آزار می‌دهد، قطعش می‌کنم. یک‌جایی نقل قولی را بودا آورد و احساس کردم حالتی متفرعن و تحقیرکننده پدید کرده و حذفش کردم.
● الفد: آقای کیارستمی، آیا هیچ‌وقت به این فکر افتاده‌اید که به مدل داستان‌گویی فیلم‌های اولیه‌تان، مثلاً گزارش، رجوع کنید؟

● شاید باور نکنید که ایده‌آل من در فیلمسازی، فیلم دوم - رنگ تفریح است. رنگ تفریح از نظر فرم، جرات، نیراختن به داستان، و بازگذاشتن پایان، بسیار از طعم گیلان جلوتر است. اما این واکنش منتقدان در آن سال، به قدری تند و تلخ بود که مرا پرتاب کرد به سوی قسه‌گویی و فیلم‌بندی‌اش که تجربه‌ی با یک قصه ملودرام عاشقانه. هنوز فکر می‌کنم جرات فیلم رنگ تفریح را پیدا نکرده‌ام. البته بهرام بهمنی در همان زمان از فیلم حمایت کرد که با قدرت قلم شد. گفته بود که یک انتباه غیرقابل‌بیان در این فیلم هست که در ادبیات نمی‌تواند این‌طور جلوه کند. در تقاعدا نوشته بودند که این آدم، پول دولت را هدر می‌دهد و بهتر است از کانون آخراجش کنید.

□ نقدها و منتقدان

● من: این همه ستایشی که در دنیا از شما می‌شود، چه تأثیری در شما می‌گذارد؟ باعث نمی‌شود به اصلاح خودتان را کم کنید؟
● من: کسی می‌کنم این اتفاق نیفتد.
● من: یکی از منتقدان آمریکایی گفته بود: «سینما به دو دوره تقسیم می‌شود: قبل از کیارستمی و بعد از کیارستمی...»
● این چیزها را درک نمی‌کنم و چون درک نمی‌کنم، تأثیری هم بر من ندارد. یکی گفت ایگویی دو حلاله چقدر شده، گفت جماله من آن قدر عمیق است که حالا حالاها بر نمی‌شود! چله ویل است. اگر قرار بود خودم را کم کنم، حتماً شما لاله‌حال نشانه‌هایش را دیده بودید. گفت که چرا از گفت‌وگو بهرینز داشتم، اما من این‌ها گفت‌وگو شرکت کردم تا چنین سوبه‌نامه‌ی پیش نیاید.